



Mahlagh Taji

ارنستو لاکلاو، متفکر- نظریه‌پرداز- فعال سیاسی بزرگ پستمارکسیست آرژانتینی، چندی پیش از دنیا رفت. در ۷۸ سالگی که زیست، پست و بلند کم ندید: از آرژانتین تا فرانسه، از جنبش‌های یوپولیستی تا خیزش‌های دانشجویی، از ساختمان‌شدن و فروریختن انواع و اقسام هویت‌های سیاسی تا برپادرفتن بسیاری امیدها برای تغییر واقعی و ریشه‌ای جهان، از خلق «دال‌های نهی» تا تشکیل «زنجیره‌های هم‌رزی» از کندوکاو در سیاهه مطالبه‌های برزمین‌مانده تا واکاوی پتانسیل‌های به خاک سپردهٔ باری، لاکلاو در چندین دهه پیکار پیگیر در پهنه نظریه و سیاست در حیث دست‌وپنجه نرم کردن با فاجعه‌ها کم و کسری نداشت، اما بی‌گمان در واپسین سال عمرش از وقوع یک فاجعه بی‌خبر ماند- فاجعه‌ای در کسوت خبری «خوب»: پس از نزدیک سده‌ده از نخستین انتشار شاید مهم‌ترین کتابی که او همراه با «رفیق» دیرینش در سال ۱۹۸۵ به سنت چپ و نظریه سیاست رادیکال هدیه کرد، سرانجام «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» به زبان فارسی برگردانده شد. کتاب لاکلاو و شاتل‌ا موف آگاهی کوبنده داشت: «تفکر چپ امروز بر سر دوراهی ایستاده است.» «حقایق بدیهی» گذشته زیر سؤال رفت‌اند- زمینی که آن حقایق در آن ریشه داشتند دستخوش شقاق شده و پاره‌پاره گشته: انبوهی از ناکامی‌ها و ناامیدی‌ها چونان بهمنی ویرانگر بر سر بوندگان و کوشندگان چپ فرود آمده —از بوداپست تا پراگ و کودتای لهستان، از کابل تا عواقب پیروزی کمونیست‌ها در ویتنام و کامبوج و … علامت سوال بزرگی که در دهه ۸۰ – چند سال پیش از فروپاشی بلوک شرق – در برابر دیدگان نظریه‌پردازان و مبارزان چپ خودنمایی می‌کرد به معنا و مفهوم سوسیالیسم و راه‌های منتهی به آن مربوط می‌شد. البته لاکلاو و موف در کنار این شکست‌ها فهرستی از پدیده‌های مثبت جدید هم می‌آوردند. حال، برویم سراغ ترجمه فارسی و روایت مترجم از این سلسله رویدادهای امیدبخش:

«ظهور فمینیسم جدید؛ جنبش‌های اعتراضی قومی، اقلیت‌های جنسی و ملی…؟ اشتباه کوچکی روی داده، سه‌ه قلمی شاید… ولی این نه‌ایات خوشبینی از کار درمی‌آید وقتی به صفحه‌های بعدی می‌رسیم- در متن انگلیسی آمده است:

The protest movements of ethnic, national and sexual minorities…

(ترجمه درست: جنبش‌های اعتراضی اقلیت‌های قومی، ملیتی و جنسی)

به احتمال زیاد مترجم با کاربرد «و» (کاما یا ویرگول) در زبان انگلیسی آشنایی کافی ندارد. حتما می‌گویید دور از انصاف است که این اشتباه کوچک را علامت وقوع فاجعه بگیریم، شاید، ولی این آغاز قصه‌ای است که سر دراز دارد. **امتیازهای طبقه متحرک** (History) به صیغه مفرد ساخته شده است: فرض مسلم این تخیل سیاسی آن است که «جامعه» ساختاری روشن و قابل‌فهم است و می‌توان از طریق کنش تالیسی یک شخصیت سیاسی آن را در قالب نظامی شفاف و عقلانی بازسازی کرد. امروزه روز، «چپ» تماشاکر پرده آره آنه «عمل نهایی!» فروپاشی آن صور خیال ژاکوبینی است»
با این نمونه‌ها اصلاً توقع نداشته باشیم مترجم بتواند تمثیل زیبایی دکارت در «گفتار در روش» را به فارسی درآورد. اما لابد توقع زیادی نیست که هر مترجمی در زبان فارسی سری به ترجمه اکنون کلاسیک‌شده محمدعلی فروغی بزند تا جمله‌هایی از این دست تولید نکند: «آن‌ها امنظور، مسافران»

است که در بیشه‌ای راه گم کرده‌اند! باید در مستقیم‌ترین مسیر که در یک جهت وجود دارد به رفتن ادامه دهند و به هیچ دلبلی از هم فاصله نگیرند، حتی اگر یگانه بحث ممکن باشد که نخستین ویرانه‌های به جا مانده از فعالیت یک «گوگل-مترجم» اوراق شده است- این را به طنز نگیرید، ماجرا جدی است: «گوگل-مترجم» این دو جمله را به‌مراتب بامعناتر به فارسی بر می‌گرداند، اثراحن کنید. مترجمی که از عهده ترجمه thrown into crisis بر نمی‌آید چگونه جسارت به خود می‌دهد و ترجمه را ادامه می‌دهد؟ در «مقدمه مترجم» می‌خوانیم: «در تمام لحظات ترجمه این اثر تلاش شد، در حد امکان، بی‌آنکه به متن لطمه‌ای بخورد. برگردانی روان و ساده ارائه شود» (ص ۱۸). «در حد امکان»، «برگردانی روان و ساده»؟ محدوده امکان در سرزمین ما فارسی‌زبانان دهم‌هدم روشن‌تر می‌شود و برگردان‌ها روزبه‌روز روان‌تر و ساده‌تر. رواقع، ترجمه متون انگلیسی، ضایع کردن آن، کشتن آن و بعد در روز روشن گشتن و نوشتن و درس‌دادن و شاید کمی بعد… متنی دیگر را کشتن —این است داستان ترجمه متون نظری در ایران: مقادیر باز از آنچه فیلسوف ایتالیایی «حیات برهنه» یا «هوموساکر» می‌خواند.

بگذاریم… ترجمه درست عبارات فوق از این قرار است: «اما مشکل‌های جدید تضاد اجتماعی در عین حال چارچوب‌های نظری و اجتماعی‌ای را دچار بحران کرده‌اند که با چارچوب‌هایی که در بخش عمده این کتاب می‌کشیم درگیر گفت‌وگو با آنها شویم قرابت بیشتری دارند. این چارچوب‌ها متناظرند با گفتارهای کلاسیک «چپ» و با راهکارهای سرشت‌شده‌ی «چپ» برای درک عوامل تغییر اجتماعی، نظم‌دادن به فضاهای سیاسی و برگزیدن نقطه‌های مناسب برای آغاز کردن دگرگونی‌های تاریخی»

فقط دقت کنید به ترکیب «امتیازهای طبقه ممتاز» در ترجمه: The privileged points for. چند سطر بعد به جمله نفز دیگری می‌رسیم که علاوه بر ویران کردن ساختار جمله‌های متن اصلی با بی‌فقتی‌های غیرمسلولانه (راهبرد اصلی مترجم برای ارائه «برگردانی روان و ساده» همراه است:

«چنین تصویری که مبتنی بر سوزهای تاریخی» است و از حیث مفهومی حول تاریخی منحصر‌بفرد ساخته شد، «جامعه» را همچون ساختاری قابل فهم مسلم می‌گیرد. به لحاظ نظری عمل بنیان‌گذار کاراکتری سیاسی بر مبنای



نقد ترجمه کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی»

قصه هوموساکرهای مکتوب

مواضع طبقاتی معین، چنین جامعه‌ای را همچون نظمی روشن و منطقی شکل می‌دهد. امروزه، سنت چپ ناظر عمل نهایی فروپاشی این تصور ژاکوبینی است.» (ص ۲۲) لاکلاو و موف از فروریختن واپسین شالوده‌های تخیل یا صور خیال سیاسی خاصی سخن می‌گویند که برای طبقه کارگر مرکزی وجودی (ontological) قائل بود و دال اعظم «انقلاب» (Revolution) را بسویه یا دقیقهٔ مؤسس گذار از جامعه موجود به جامعه‌ای از نوع دیگر می‌دانست، یعنی تصویری از سوسیالیسم که بر دورنمای موهوم «ارادای جمعی» استوار بود که یکسره همگی یکدست و به این اعتبار نافی سویه سیاست است. ترجمه درست:

«[تخیل سیاسی مذکور یا همان صور خیال مورد نقد نویسندگان کتاب] مالا مال از سوزهای «کلی» (univer-sal نه historical) و از لحاظ نظری حول محور «تاریخ» (History) به صیغه مفرد ساخته شده است: فرض مسلم این تخیل سیاسی آن است که «جامعه» ساختاری روشن و قابل‌فهم است و می‌توان از طریق کنش تالیسی یک شخصیت سیاسی آن را در قالب نظامی شفاف و عقلانی بازسازی کرد. امروزه روز، «چپ» تماشاکر پرده آره آنه «عمل نهایی!» فروپاشی آن صور خیال ژاکوبینی است»
با این نمونه‌ها اصلاً توقع نداشته باشیم مترجم بتواند تمثیل زیبایی دکارت در «گفتار در روش» را به فارسی درآورد. اما لابد توقع زیادی نیست که هر مترجمی در زبان فارسی سری به ترجمه اکنون کلاسیک‌شده محمدعلی فروغی بزند تا جمله‌هایی از این دست تولید نکند: «آن‌ها امنظور، مسافران»

است که در بیشه‌ای راه گم کرده‌اند! باید در مستقیم‌ترین مسیر که در یک جهت وجود دارد به رفتن ادامه دهند و به هیچ دلبلی از هم فاصله نگیرند، حتی اگر یگانه بحث ممکن شود و لابد نخستین ویرانه‌های به جا مانده از فعالیت یک «گوگل-مترجم» اوراق شده است- این را به طنز نگیرید، ماجرا جدی است: «گوگل-مترجم» این دو جمله را به‌مراتب بامعناتر به فارسی بر می‌گرداند، اثراحن کنید. مترجمی که از عهده ترجمه thrown into crisis بر نمی‌آید چگونه جسارت به خود می‌دهد و ترجمه را ادامه می‌دهد؟

در «مقدمه مترجم» می‌خوانیم: «در تمام لحظات ترجمه این اثر تلاش شد، در حد امکان، بی‌آنکه به متن لطمه‌ای بخورد. برگردانی روان و ساده ارائه شود» (ص ۱۸). «در حد امکان»، «برگردانی روان و ساده»؟ محدوده امکان در سرزمین ما فارسی‌زبانان دهم‌هدم روشن‌تر می‌شود و برگردان‌ها روزبه‌روز روان‌تر و ساده‌تر. واقعیت، ترجمه متون انگلیسی، ضایع کردن آن، کشتن آن و بعد در روز روشن گشتن و نوشتن و درس‌دادن و شاید کمی بعد… متنی دیگر را کشتن —این است داستان ترجمه متون نظری در ایران: مقادیر باز از آنچه فیلسوف ایتالیایی «حیات برهنه» یا «هوموساکر» می‌خواند.

بگذاریم… ترجمه درست عبارات فوق از این قرار است: «اما مشکل‌های جدید تضاد اجتماعی در عین حال چارچوب‌های نظری و اجتماعی‌ای را دچار بحران کرده‌اند که با چارچوب‌هایی که در بخش عمده این کتاب می‌کشیم درگیر گفت‌وگو با آنها شویم قرابت بیشتری دارند. این چارچوب‌ها متناظرند با گفتارهای کلاسیک «چپ» و با راهکارهای سرشت‌شده‌ی «چپ» برای درک عوامل تغییر اجتماعی، نظم‌دادن به فضاهای سیاسی و برگزیدن نقطه‌های مناسب برای آغاز کردن دگرگونی‌های تاریخی»

فقط دقت کنید به ترکیب «امتیازهای طبقه ممتاز» در ترجمه: The privileged points for. چند سطر بعد به جمله نفز دیگری می‌رسیم که علاوه بر ویران کردن ساختار جمله‌های متن اصلی با بی‌فقتی‌های غیرمسلولانه (راهبرد اصلی مترجم برای ارائه «برگردانی روان و ساده» همراه است:

«چنین تصویری که مبتنی بر سوزهای تاریخی» است و از حیث مفهومی حول تاریخی منحصر‌بفرد ساخته شد، «جامعه» را همچون ساختاری قابل فهم مسلم می‌گیرد. به لحاظ نظری عمل بنیان‌گذار کاراکتری سیاسی بر مبنای

اندیشه

اما جهانی هم در این st یک غرق است. ایخوانید: «خیابان دولت»، آخر، st در زبان انگلیسی علامت اختصاری خیلی چیزهاست: خیابان (street)، قدیس (saint) و سنگ به عنوان واحد وزن (stone)، و بر این مجموعه اضافه کنید ایهام واژه دولت را در تداول امروز آن: «دولت آن نیست که بی‌خون دل آید به کنار / ورنه یا سعی و عمل باغ جنان این همه نیست»، و لاید می‌دانید که در این بیت، «دولت» به معنای «بخت نیک» و به تعبیر امروزی «شانس» است. و شاعر از رابطه خارق عرف میان «شانس» و «خون‌دل خوردن»، حرف می‌زند: فقط کسی که خون دل می‌خورد شانس می‌آورد شاید…

القصه، لاکلاو و موف می‌نویسند، «ما از طریق بسط بعضی مشاهدات مستقیم و صورت‌های گفتاری (discursive) که در چارچوب مارکسیسم قوام یافته‌اند آنه اینکه «مولفه‌های مارکسیسم هستند» (۱) [و منع یا حذف بعضی دیگر از مشاهدات و صورت‌های گفتاری آنه- طرد و حذف مولفه‌های دیگر (۲) مفهومی از هژمونی ساختنیم که از دید ما ممکن است ابزار سودمندی برای پیکار در راه نوعی دموکراسی متکثر و رادیکال و مبتنی بر دفاع از آزادی‌های فردی باشد. و از این حیث ارجاع به گرامشی، ولو تا حدی انتقادی، اهمیت بنیادین دارد.»

و در آخرین سطرهای «مقدمه» از قول مترجم می‌خوانیم: «تفوق سنت فکری بزرگ یکباره و ناگهانی دچار زوال نشده است بلکه جریان از این قرار است که آب‌های رودخانه‌ای که از منبعی مشترک منشأ می‌گرفتند در جهات مختلف روان شدند…» (ص ۲۷)

و مترجم نمی‌داند فعل surpass به معنای پشت‌سر گذاشتن و پیشی گرفتن است: «پشت‌سر گذاشتن یک سنت عظیم فکری هرگز در قالب فروریختن ناگهانی روی نمی‌دهد؛ هر سنت عظیم فکری به رودخانه‌ای می‌ماند که آب‌هایش از سرچشمه مشترکی جوشیده‌اند اما در جهات گوناگون گسترش یافته و با جریان‌های بر جوشیده‌ا دیگر سرچشمه‌ها درآمیخته‌اند.»

و لطفاً به آخرین سطر مقدمه نظر اندازید: «از طریق انتقال برخی مفاهیم، تغییر یابد سنت کشیدن از برخی دیگر، و رقیق کردن خود در بینامتنی بودن نامحدود گفتمان‌های راه‌یی-بخش که شکل خودش را در درون تکثر امر اجتماعی خواهد یافت.» (ص ۲۷) و این حاصل کار مترجمی که به گفته خودش کوشیده تا به متن «لطمه‌ای» نزند. لاکلاو و موف می‌گویند گفتارهای مقوم میدان مارکسیسم کلاسیسم برخی از مفهوم‌های خود را به میراث می‌گذارند، دیگر مفهوم‌های خود را دگرگون می‌سازند یا کنار می‌گذارند، و خود را در آن فضای بی‌کران بین‌المتون مرکب از گفتارهای راه‌یی-بخشی حل می‌کنند که تکثر امر اجتماعی در متن آن شکل می‌گیرد و قوام می‌پذیرد —از این راه است که گفتارهای مارکسیسم کلاسیک می‌توانند کمک‌کار ما در شکل‌دادن به اندیشه چپی نو باشند.

نهضت بازخورد و تعامل
هرچه هست، هم‌اینک از بحث بد ترجمه‌ای از مهم‌ترین کتاب لاکلاو و موف به فارسی در دست است که شاید به هیچ لطایف‌الحیلی نتوان به فال نکشش گرفت، ترجمه‌ای به قلم مترجمی که در جای‌جای trade unions (لیبرتارین) که با سنت سوسیالیسم بیگانه‌اند یا مغایرت دارند. (مترجم حتی در ترجمه alien to هم بی‌دقتی می‌کند و به جای نزدیک‌شدن به نتایج سیاسی از «تحلیل پیامدهای سیاسی» صحبت می‌کند) و دو سطر بعد، می‌نویسد: به نظر ما، اعتبار این نقطهٔ گسست فقط بر این واقعیت مبتنی است که گذشته خود ما را تشکیل می‌دهد.»

می‌گویم «فاجعه»، چون ظاهراً قرار است خوانندگانی پیدا شوند و با خواندن این ترجمه از مراجعه به متن اصلی مستغنی شوند و لابد دانشجویانی علاقمند به حیظه «مطالعات فرهنگی» از راه خواهند رسید و بر مبنای این برگردان روان و ساده پایان‌نامه‌هایی خواهند نوشت و مدرک‌هایی خواهند گرفت و در آینده‌های دور یا نزدیک مشغول تدریس (و خدای‌اکبره، ترجمه) خواهند شد: آزادی مطلق برای کشتن «هوموساکرهای» حاضر و آتی. می‌گویم «فاجعه»، چون خیال می‌کنم هیچ خواننده‌ای به این جمله ساده کوتاه ظن غلط‌پوین نمی‌برد، مثلاً به ذهنش خطور هم نمی‌کند که «نقطهٔ گسست» در ترجمه point of departure آمده که بنا به غلطی مصطلح به «نقطهٔ عزیمت» ترجمه می‌شود و در اصل به معنای «حل» یا «زمان حرکت» قطار یا هواپیما و غیره است و مجازاً به «مقدمه بحث» یا «شروع بحث» اطلاق می‌شود.

در صفحه بعد می‌خوانیم: «ما از طریق بسط نهاده‌ا و اشکال گفتمالی‌ای که مولفه‌های مارکسیسم هستند و طرد و حذف مولفه‌های دیگر، مفهومی از هژمونی را برسانیم، که به عقیده ما، چه‌بسا ابزار سودمندتری در مبارزه [..] باشد. در این‌جا راجع انتقادی به گرامشی بسیار اهمیت دارد» (ص ۲۶).

«نهاده‌ا» خرده نمی‌توان گرفت: طبیعی‌ترین اتفاق برای چنین مترجمی آن است که intuitions را بخواند. به قیاس از این کلام شاعر که از احمد یک میم فرق است / جهانی هم در این یک میم غرق است، باید گفت از «شهود» تا «نهاده» در فضای فکری ما یک «st» فرق است: intuition در مقایسه با intuition فقط دو حرف اضافه دارد: s و t. و البته که این دو حرف می‌توانند علامت اختصاری state باشند: حق با شاعر است، از مشاهدات مستقیم و علم حضوری (intuitions) تا ورود به نهادهای آموزشی (institutions) فرق است

✽ **با بنا به ضبط جافخانه: «لوکرآمورگ»**
گرچه به تبعیت از تأکید عزت‌الله فولادوند در کتاب «خرد در سیاست، بهتر است آن را «الوکسمبورگ» ثبت کنند.

ریویو

نگاهی به جلد هفتم «یادداشت‌های علم»

اهمیت خاطرات علم

سرانجام یادداشت‌های سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ اسدالله علم به‌عنوان جلد هفتم و در حقیقت جلد نخست دست‌نوشته‌های اسدالله علم به کوشش علینقی عالیخانی ویرایش و منتشر شد. علینقی عالیخانی در زمان آغاز این یادداشت‌ها، وزیر اقتصاد موفق دولت هویدا و دوست نزدیک اسدالله علم بود و بعدها به ریاست دانشگاه تهران منصوب می‌شود و سرانجام مدیریت یک بانک و چند موسسه بزرگ اقتصادی را برعهده می‌گیرد. در کنار مقدمه‌ای که ویراستار بر یاداشت‌ها اضافه کرده، در پائوینس دست‌نوشته‌ها، خطاهای نویسنده را یادآوری می‌کند: این خطاهای بیشتر معطوف به زمان‌هایی است که علم تحت‌تاثیر رقابت‌های سیاسی یا منافع زمان، به افراد صفت‌هایی همچون درد یا حقه‌باز نسبت می‌دهد یا ماجرابی را چنان نقل می‌کند که تنها نظر خود را موجه می‌داند. این کتاب آخرین بخش از یادداشت‌های کسی است که حوادث روزانه ۱۰ سال وزارت دربار خود را نوشته است.

یادداشت‌های علم از هنگامی آغاز می‌شود که شاه به اوج قدرت خود رسیده و برنظمه‌های «انقلاب شاه و ملت» را اجرا می‌کرد. از این‌رو، اهمیت «یادداشت‌های علم» را شاید بتوان در اعلام نارضایتی هوداران شاه جست‌وجو کرد؛ با چاپ جلد‌های پیشین این خاطرات، آنها نارضایتی خود را از انتشار و بر ملاشدن اسرار خصوصی شاه و وزیر دربارش ابراز کردند و حتی مغرضانه نسبت به اصالت یادداشت‌ها تردید داشتند. با این‌حال یادداشت‌های علم اهمیت تاریخی دارد چون علم تنها کسی در حکومت پهلوی بود که یادداشت‌های خود را به یادگار گذاشت. یادداشت‌های هفت جلدی علم بازگوی پشت‌پرده قدرت در یک دوران طولانی است. دوران ۱۰ ساله‌ای که اسدالله

علم در مقام براهمیت وزارت دربار در جریان اکثر تصمیم‌گیری‌های شاه بود که هشت‌ماه بعد از انتصاب به این مقام عالی، نوشتن روزانه را آغاز کرده بود. او اغلب اوقات خود را با شاه سپری می‌کرد، چه در سفرهای تفریحی چه سیاسی. نقش علم در تصمیم‌گیری‌های شاه از اهمیت بسیاری برخوردار است. چنان که خود او چندین‌بار نیز به این نکته در یادداشت‌هایش اشاره کرده یادداشت‌های او از سال ۱۳۴۶ در دسترس است. علم یادداشت‌های روزانه‌اش را به‌صورت مجرمانه به جای گذاشت و وصیت کرد پس از مرگش و در زمانی که خاندان پهلوی روی کار نیست منتشر شود. این یادداشت‌ها به دلیل گزارش دقیقی که از وضعیت دربار پهلوی و شخص شاه می‌دهد، اعتبار بالایی دارد. ۱۰ سال بعد از انقلاب و دگرگونی نظام سیاسی ایران همسر دختران او بر آن شدند که یادداشت‌ها در منتشر کنند. این یادداشت‌ها در مجموعه‌ای هفت جلدی با ویراستاری دکتر علینقی عالیخانی زیر عنوان «یادداشت‌های علم» منتشر شده است. علم در ۲۹ تیر ۱۳۵۶ برای معالجه بیماری سرطان خون کشور را ترک کرد. در ۱۲ مرداد ۱۳۵۶ هنگامی که دوران نقاهت را در جنوب فرانسه سپری می‌کرد شاه تلفنی از او خواست که استعفا دهد و به جای او امیرعباس هویدا به وزارت دربار منصوب شد. در اسفند ۱۳۵۶، نمای مصلص به شاه نوشت و در آن نامه، بسیار صریح در مورد وخامت اوضاع کشور به شاه هشدار داد. شاه در مورد این نامه به هویدا گفته بود: «علم مشاعرش را از دست داده است.»



یادداشت‌های علم
(متن کامل دست‌نوشته امیر اسدالله علم)
ویرایش: علینقی عالیخانی
ناشر: کتاب‌سرا
نوبت چاپ: ۱۳۹۳
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

بررسی

نقد و بررسی کتاب «انقلاب اسلامی و نبرد نمادها»

نماد نبردها و اسلام انقلابی

امید میری

از مهم‌ترین شکاف‌های اجتماعی ایران معاصر، همواره شکاف میان سنت و تجدد بوده که اندیشه بسیاری از جامعه‌شناسان ایرانی و غیرایرانی را به خود معطوف کرده است. هرکدام از این اندیشمندان به‌زعم خود توانسته‌اند که از وجهی متفاوت به این مقوله بنگرند و آن را مورد تحلیل قرار دهند. مجید استوار نیز به‌عنوان متفکری جوان، در کتاب خود «انقلاب اسلامی و نبرد نمادها»، مجدانه سعی کرده است تا از درچه‌ای متفاوت به این چالش بنگرد. او شاید برای نخستین‌بار در بین اندیشمندان ایرانی از رهیافت نشانه‌شناسانه در جامعه‌شناسی سیاسی بهره برده و از این منظر به بررسی و تحلیل انقلاب اسلامی پرداخته است. استوار با اقتباس از پی‌بروردیو به عناصر سمبلیک و قدرت نمادین آنها و چگونگی تأثیرشان بر میدان سیاسی-اجتماعی ایران بین دو انقلاب پرداخته است. وی، همچون بوردیو، معتقد است، نیروهای اجتماعی در راس خود روشنفکرانی را می‌پروانند که دارای قدرت نمادین-سیاسی، اجتماعی، شخصی- هستند و به‌واسطه آن قادرند تا در میدان سیاسی- اجتماعی پیرامون خود نمادساز و گله جریان‌ساز باشند. او با نگاهی تاریخی-تحلیلی مترصد آن است که ایرانیان را از آغاز تاکنون به دلایلی چون موقعیت جغرافیایی، شیوه تولید و نبرد همیشگی با دیگراقوام و… درمانی اسطورهباور و نمادگرا توصیف کند و نشان دهد نمادگرایی در فرهنگ ایرانیان در طول تاریخ نهانیده شده است. به این‌قوسی این نمادگرایی آنچنان در فرهنگ ایرانی ریشه نهانده است که هر قومی با ورود به ایران برای انمایی خود به‌نوعی جبرگرایانه تلاش کرده تا نمادهای خود را با نمادهای پارسی همسو کند. تاریخ گواهی می‌دهد، حکومت‌هایی که به این امر توفیق نیافتند به‌زودی از ایران رخت بپوشند.

مسلمانان از جمله اقوامی بودند که گرچه تنها به صرف فره ایزدی بر ذهن ایرانیان توقف نیافتند، لکن اسلام توانست به مرور زمان برخی نمادهای خود را با نمادهای ایرانی همسو سازد و به بسط حضور خود در فرهنگ ایرانی بپردازد. همسویی نمادهایی مانند «رستم» و «امام‌علی(ع)» به‌عنوان نماد پهلوانی و شجاعت یا «سیاوش» و «حضرت عباس» به‌عنوان نماد اخودگذشتگی و ایثار موجب قرابت و علاقه‌مندی ایرانیان به فرهنگ «اسلام شیعی» را فراهم کرد. در تکیابی نوعی این همگانیّت و در دورانی نزدیک‌تر به م‌عاصر مشروطه، ورود تجسد به عرصه سیاسی- فرهنگی ایران شکاف فریبه‌ی را میان «فرهنگ ایرانی» و فرهنگ



«اسلام‌شیعی» به وجود آورد. گرچه برخی از روشنفکران مشروطه تلاش‌های بسیاری برای همسویی «گفتمان تجدد» و «گفتمان اسلامی» انجام دادند، لکن توفیقی نیافتند؛ گویا به‌همین‌وجهی قرابت نمادهای این دو گفتمان امکان‌پذیر نبود. استوار می‌نویسد: «چگونه می‌توان بدون نوزایش دینی، جهان تجدد را با جهان اسلام پیوند داد؟» (ص ۹۱) ناکامی در این همگرایی، روشنفکران را بر آن داشت تا با رجعت به «ایران باستان» و همسوسازی نمادین «جهان باستان» و «جهان تجدد»، بتوانند طریقی برای رسیدن به اهداف مشروطه پیدا کنند، بد نه‌ایت ماحصل این همدلی رضاشاه پهلوی بود. زین‌پس «پهلوی‌ها، کارگزارانی ایرانیان و حتی ظاهر شهرها و… قصد داشتند هر چه سریع‌تر از نمادها را در فرهنگ مردمان غالب و آن را به سبک زندگی مبدل کنند. علاوه بر این پهلوی دوم با خواشی جدید از نمادهای ایرانی، به‌ویژه «کوروش کبیر» به‌عنوان مظهر عظمت و قدرت ایران، در مقام همسویی نمادهای ایرانی و غربی قرار گرفت.

با ظهور روشنفکران مذهبی از دهه ۳۰ به بعد، خوانش‌های جدید از اسلام شیعی نمایان شد که توانست نمادهای این گفتمان را در میدان اجتماعی- سیاسی کشور بازتولید کند. استوار معتقد است که چهره‌هایی همچون علی شریعتی و آیت‌الله خمینی، به‌عنوان دو نفر از چهره‌های نمادساز، با زنده کردن نمادهای شیعی، نمادهای غربی را به چالش کشیدند و نبرد نمادین نوینی در عرصه فرهنگی- سیاسی کشور آغاز شد. از سویی، شریعتی به‌عنوان روشنفکری مذهبی با برجسته‌کردن نام «امام حسین» و «ابوتر» به‌عنوان نمادهای مبارز شیعی به‌بازتولید «اسلامی انقلابی» از اسلامی «آنتیکاپیتالیست» شده پرداخت. از دیگر سو امام خمینی تأکید بر عاشورا و فرهنگ شهادت‌طلبی، به‌عنوان نماد مبارزه حق علیه باطل، توانست در بسیج‌کردن توده مردم علیه نمادهای غربی و ضدشیعی و ایجاد فضایی انقلابی، نقش بسزایی ایفا کند. اوج این مبارزات را در دهه ۵۰ و به خصوص در سال‌های ۵۶ و ۵۷، شاهد بودیم که منجر به براندازی رژیم پهلوی و پیروزی اسلام شیعی و نمادهای ایران شد. در نبرد نمادها، استوار پیروزی اسلام شیعی را در این نبرد، نخست در عدم توانایی رژیم پهلوی در سازش با نمادهای تشیع و ترویج یکسویه نمادهای غربی در بین توده مردم و در جایگاه دوم قرآنی را که مردم بین نمادهای شیعی و باستانی در سبک زندگی خود احساس می‌کردند، بیان می‌کند.

تمامی تحلیل‌های مذکور از نظر مولف به این نتیجه‌گیری نهایی رهنمون می‌شود که اگر دولت‌ها نسبت به هیات‌های تولیدکننده نماد بی‌اعتنایی نشان ندهند، نمادها جای‌دینی در حاشیه شکل می‌گیرند، در زمانی غیرقابل‌تصور آذنان را به تسخیر و می‌آورند و مشروطیت در پایه قدرت نمادین ایجاد می‌کنند. وی معتقد است دولت‌ها برای انمایی خود باید به‌دنبال ایجاد تعادل در بین هر سه جهان نمادین، یعنی ایرانیّت، اسلامیت و تجدد باشند. از این‌رو در تحلیلی مشابه، ایام پیش و پس از انتخابات سال ۸۸ نمونه‌ای از شکل‌گرفتن نمادهایی از هر سه جهان در بین جوانان بوده است. استفاده از رنگ‌ها، نمادها، دستن به هم گروشنده به صورت فضاچه‌های تزئیر، علایم اشاره، شعارها، عکس‌ها و تصاویر رسانه‌ای و غیره، از شکل‌گیری دنیای نمادین جدیدی بیرون از نظارت دولت حکایت می‌کند. بنابراین بی‌توجهی رژیم‌ها به افول، فرسایش و جایگزینی نمادها، آنها را به‌سخت قدرت قبضیکی متناهی می‌سازد. (ص ۲۴۲) لکن، نکته این است که، آیا «هنوز» هم نمادهای انقلابی دیروز در نبرد نمادهای امروز می‌توانند راهگشای چالش‌های فرد باشند؟